

خاطراتی چند از تقی زاده

سید حسن تقی زاده آزاد مردی که قدر و مقام او بعد از مرگش فزودتر آشکار خواهد شد از میان ماریت و نام نیکی از خود باقی گذاشت که مدتها پایدار خواهد ماند .

بطوریکه تاریخ شهادت میدهد او نه فقط مجاهد سرسخت آزادی و از نخستین مبارزان راه حریت و مساوات و برادری برای مردم این مرز و بوم در قرن حاضر و محقق دقیق و دانشمند عمیق و خدمتگزار امین دولت و ملت ایران بود بلکه صاحب مکتب فضیلت و تقوی و مین پرستی و نگهبان علم و دانش و از مدافعان سرسخت زبان شیرین پارسی بود .

عبرت انگیز که کاوه آهنکرا با درفش کاویانی و مردان گرز بدست و نیزه دار نشان می دهد با مقالات شیوا و چاپ مرغوب که برای خانواده ام میرسید به دستم آمد و با شوقی وافر تمام صفحات آنرا همواره خوانده و بر خاطر می سپردم از همان وقت حس کردم که رویه ای که باید در زندگی برای خود انتخاب کنم همانا راهنمای من در آن صاحب مجله کاوه و نویسنده یا نویسندگان آن مقالات پر معنی که تمام

نویسنده این سطور که سالیان دراز با آن رادمرد بی نظیر آشنائی و حشر داشتم وظیفه خود می دانم مختصری از آنچه از او دیده و شنیده ام بنظر خوانندگان مجله وحید برسانم .

زمانی که مدرسه اقدسیه درس می خواندم مجله «کاوه» با آن سولوچه

آن مشحون از میهن دوستی بلکه ایران پرستی بود می تواند باشد .
 دست تقدیر باین منظور کمک کرد و در عنفوان شباب وقتی که هنوز در
 مراحل اولیه فرا گرفتن تحصیلات در مدرسه علوم سیاسی بودم بنا باصرار
 خود و موافقت پدر مرحومم برای تکمیل تحصیلات روانه برلن شدم چه در
 مجله کاوه مقالات متعددی در توصیف متید بودن تحصیلات در آلمان با من خارج
 قابل تحمل نوشته می شد و مؤسسه سرپرستی مخصوصی هم بهمت تقی زاده و
 دوستان آلمانی او برای ارشاد و کمک بمحصلین ایرانی تأسیس شده بود برادرم
 سید مصطفی کاظمی که از مجاهدین آزادی و در واقعه توپ بستن مجلس شورای
 ملی توسط محمد علی شاه قاجار تفنگ بدوش از جمله مدافعان مجلس بود و
 بدین جهت با تقی زاده سابقه آشنائی و الفت داشت و بعد ها از ناطقین
 پر حرارت رد التیماتوم روس در طرد مورگان شوستر مشاور مالی دولت
 ایران و نهضت یامرگ یا استقلال ، بود و در مبارزه با حزب توده و عوامل
 خارجی در مجلس چهاردهم کسب شهرت کرد نامه مشروحی در معرفی من بنقی -
 زاده نوشت و با همراهی مرحوم سید ابوالحسن علوی که بعد ها رایزن
 اقتصادی دولت ایران در سفارت برلن شد با چند نفر محصل هم سن خود روانه
 برلن شدم و بعد از دو ماه مسافرت پر حادثه در عین آشوب کمونیستی در قفقاز
 از راه باکو ، تفلیس ، باطوم و اسلامبول ببرلن رسیدم و بلافاصله بمنزل تقی -
 زاده رفتم و خود را معرفی کردم و نامه برادرم را تقدیم داشتم . بر خورد
 اول ما بسیار جالب بود تقی زاده را از روی عکسهایش که او را سید طلبه مانند
 لاغری نشان می داد می شناختم و انتظار نداشتم مرد جا افتاده ای با لباس شیک
 فرنگی و یا با قیافه گیرنده متفکری ببینم . بمحض اینکه مرا دید بمن خوش
 آمد گفت و اظهار داشت چند روز است منتظر آمدن شما هستم چه آقای علوی
 آمدن شما را بمن اطلاع داده بود . وقتی نامه برادرم را خواند با نهایت
 صفا و محبت مرا باطابق پذیرائی ساده و بی آلایش خود راهنمایی کرد و
 بمن گفت از این بیعد شما مانند فرزندان من هستید و آنچه از دست من بر آید در
 کمک بشما برای تحصیل و زندگی مرتب دریغ نخواهم کرد . بعد از
 صرف چاشت مختصری بلافاصله خود براه افتاد و مرا پانسیون ارزان قیمت

مناسبی که برایم در نظر گرفته بود هدایت و اضافه کرد که شما باید چند روزی در برلن بمانید تا ترتیب کارهای شمارا بدهم ولی در این ایام می توانید هر روز بخانه من بیایید و در کتابخانه بقرائت کتب مورد علاقه خود بپردازید و منزل مرا خانه خود بدانید ضمناً مرا به معلم زبان آلمانی معرفی کرد تا صبحها درس آلمانی بخوانم. این همه لطف و صفا چنان مرا مجذوب کرد که در واقع چند هفته ای که در برلن بودم پس از تحصیل زبان در اوقات فراغت بیشتر اوقات را در کتابخانه آن مرحوم می گذراندم. چون معلوم شد فهرست نویسی آن کتابخانه ناقص مانده است داوطلبانه قسمتی از آنرا تکمیل کردم چه بر اثر سه سال تحصیل در مدرسه آلیانس به فرانسه آشنائی داشتم و فهرست برداری کتب از عهده من برمی آمد.

بدین طریق بگنجینه گرانبهای کتب برگزیده تقی زاده دست یافتم و آنقدر که معلومات آن روز بمن اجازه می داد اجمالا با مطالب آن کتب آشنائی پیدا کردم و در واقع عشق بمطالعه و تحقیق از آن زمان و در نتیجه فهرست برداری کتب آن مرحوم و راهنماییهایی که در این خصوص بمن کرد درمن پیدا شد که هنوز با سالیان دراز تحصیل و آشنائی بچند زبان مهم خارجه و مطالعه بسیار در اول وصف آن مانده ام و بقول معروف « بدانم که ندانم » تقی زاده بمن بقدری پدرانانه مهربانی می کرد که چند بار مرا با خود بموزه های مختلف برلن از قبیل موزه تاریخ طبیعی و موزه نقاشی و غیره برد و نسبت با آثار باستانی موزه ها و پرده های نقاشی و سایر اشیاء عتیقه موزه ها توضیحات مشروح و گرانبهای بمن داد.

روزی که مدتی در کتابخانه کار کرده بودم از من پرسید آیا مایلید با يك خانواده آلمانی آشنا شوید. چون اظهار اشتیاق کردم يك روز یکشنبه عصر مرا با خود بخانه ای در یکی از خیابانهای معروف هریض برلن بنام «کاتر دام» برد و در طبقه دوم زنگ دری را فشرده که باز شد دختر سفید اندام زرد موی خوش روئی به پیشواز آمد و مارا بدرون ساختمان دعوت کرد. ما با طاق پذیرائی رفتم و خانم نیم سال و مرد بلند قد تنومندی که مادر و پدر دختر بودند مارا بگرمی پذیرفتند و پس از صرف چای و صحبتهای متفرقه

که من کمتر آنها را می فهمیدم چون تازه شروع بفرآ گرفتن زبان آلمانی کرده بودم آن خانه را ترک کردیم . بدین طریق برای اولین بار بزندگی خانوادگی متوسط ونجیب آلمانی آشنا شدم ویکبار دیگر نیز با مرحوم تقی - زاده بدان خانه رفتم وباز از همان صفا و لطف برخوردار شدیم . بعدهامعلوم شد دختر خوش رو نامزد تقی زاده شده است واین همان خانم ارجمندی است که سالیان دراز همسرو فادار ودرایام کهولت وکسالت آن مرحوم پرستار وغم گسار وی بود . هر وقت بخانه آن مرحوم می رفتم خانم بمن یادآوری می کرد که شما تنها ایرانی هستید که بخانه ما آمده وپدر ومادر مرا شناخته اید . بعد از فوت پدر ، مادر خانم بتهران آمد وتا سالهای اخیر نزد دخترش اقامت گزید . لطف ومحبت تقی زاده بمن از آنجا آشکار شد که درقبال سئوالی که از من کرد که شما باید بقیه تحصیلات متوسطه را در برلن وپایکی از شهرهای آلمان بگذرانید و کدام شهر را انتخاب می کنید و اظهار تمایل من باینکه می خواهم در شهر کوچکی باشم که حتی المقدور هم وطنی در آن نباشد تا آداب بمعاشرت زندگی آلمانی را آذادانه فراگیرم مرا روانه شهر کوچکی در کنار دریای بالتیک بنام دویسمار ، که اکنون در منطقه روسها است و ۲۸۰۰۰ نفر جمعیت و دو مدرسه متوسطه پسرانه داشت کرد که فقط غلامعلی خان فرزند مرحوم محمد علی خان تربیت منسوب او در آن اقامت داشت و برای من راهنمای خوبی بود . من در آنجا در منزل سرهنگ بازنشسته ارتش که شکارچی ماهری بود ویک پسر هم سال و دو دختر بزرگتر داشت منزل گزیدم و روزها را بمدرسه می رفتم و کم کم مهر ومحبت آنها مرا فراگرفت وبا آنها چنان مأنوس شدم که گویی در خانواده خود زیست می کنم .

درحین چندسالی که در مدرسه متوسطه «دویسمار» وبعد « هیرشبرگ » (درسیلزی) ودر دانشگاه برلن تحصیل می کردم تقی زاده بایران آمد و مأموریت های دولتی درخارج یافت وسرپرستی ما بعده هیأت آلمانی واگذار شد ولی تا زمانی که در آلمان اقامت داشت وچندبار که در برلن بدیدار او رفتم باهمان لطف وصفا وعواطف پدری با من برخورد می کرد و چون از پیشرفت تحصیلات آگاه بود اظهار رضایت وشادمانی می کرد و مرا تشویق

بتحصيل مفید و دقیق برای خدمت بوطن می کرد .

پس از مدتی تحصیل در دانشگاه برلن برای تکمیل تحصیل روانه پاریس جهت تحصیل حقوق و اقتصاد در دانشکده ادبیات بتحصيل علوم اجتماعی پرداختم و چند سال نیز از خرمین معرفت و فرهنگ فرانسوی که راستی دریای دانش ژرف و پهناوری است بقدر بضاعت مزجات خود خوشه چیدم .

اما هیچگاه تقی زاده و اندرزهای او را از یاد نبردم و همواره نصایح پدرانه او را مد نظر داشتم . پس از پایان تحصیلات که بتهران آمدم از نخستین دیدارهایم ملاقات آن مرد ارجمند بود و بسابقه آشنائی بخانه او رفتم او مرا با همان عوالم عطوفت و وداد پذیرفت و از بازگشتم بوطن اظهار خرسندی کرد و توفیق مرا در خدمت بمردم آرزو نمود . بعدها هر چند روزیک بار بیدیدارش می رفتم و در روز پذیرائی او در محفلی که ادبا و دانشمندان گرد آن شمع معرفت جمع آمده بودند از صحبت های او با آنها و از معلومات وسیعش کسب فیض می کردم و نیز از مصاحبت بی آلاش و دل پسندش بهره مند می شدم .

از آنجا که هر تحصیل کرده حقوق بملت تحصیلات فنی در رشته حقوق و سیاست بفعالیست سیاسی تمایل دارد و ما با تأسیس جمعیت « امید ایران » در برلن و نشر مجله « فرنگستان » که ارگان آن بود اصلاح طلبی و مبارزه با خرافات و لزوم آزادی زنان و سعی در بسط علم و دانش و تحصیلات ابتدائی مجانی را در سرلوحه مرام خود قرار داده و در آن راه کوششهایی کرده و در واقع فعالیت سیاسی را آغاز کرده بودیم بایران که آمدم مایل بشرکت در احزاب سیاسی شدم و وقتی امکانات آن فراهم شد طبیعتاً بحزب « عامیون » که مرحومین تقی زاده و حکیم الملک و حسین علاه و جمعی از اخیار دیگر از رهبران آن بودند پیوسته و بدین نحو با آنها خلطه و آمیزش بیشتری پیدا کردم و می توانم بگویم که ۳-۴ سال سیاسی نامبرده از حیث صفات و اخلاق اجتماعی و آزادگی در عصر حاضر نظیر ندا شدند و از میهن پرستان استوار و مبارزان سرسخت پیکار در راه حریت بودند .

چندی نگذشت که در دنباله فعالیتهای سیاسی سر نوشت مراد وانه مجلس سنا کرد و در آن مجلس که مگر روزی بود که مرحومین تقی زاده و حکیم الملک

و در مدت کوتاهی مرحوم علاء را که بسیار وقت شناس بودند نینم و در مسائل سیاسی و اجتماعی با آنها بی بحث و فحص نپرداخته و آنها نکاتی چند در سیاست نیاموزم . مخصوصاً چون مخبر کمیسیون دارائی و بودجه و عضو کمیسیون دادگستری مجلس سنا بودم مرحوم تقی زاده که بواسطه کبر سن گوشش سنگین شده بود و بدین جهت گفتگوهای مجلس علنی سنارانی نتوانست خوب بشنود راجع بلوایح مطروحه در مجلس توضیحات فنی و مفصلی از من می خواست که مشروحاً بنظر ایشان می رسانیدم و با کمال دقت بتوضیحات من گوش فراداده و بعضی از آنها را یادداشت می کرد .

یکی از خاطرات جالبی که از او در مجلس سنا دارم راجع بسؤالی است از دولت که در لزوم جلوگیری از هجوم کلمات خارجی در زبان فارسی و مکاتبات اداری و حتی در لوحه منازمه ها که احساسات میهن پرستی هرایرانی و اقمی را جریحه دار میکند تهیه کرده بودم تا برای رفع آن ناهنجاری چاره اندیشیده و توصیه ها و راهنمایی هایی هم شده بود . وقتی سؤال را برای آن مرحوم خواندم چنان شادمان شد که دست مرا با شادمانی فشرد و بلافاصله امضاء خود را پای آن ورقه گذاشت ، بعدا امضاهای دیگر از جمله امضاء مرحومین "علاء" و جم و دیگر سناتورها که همه علاقمند بجلوگیری از خطر تهاجم واژه های بیگانه در در زبان پارسی بودند پبای آن ورقه نهادند . اما بمللی آن سؤال در مجلس سنا مطرح نگردید ولی اصل آن ورقه موجود است و هنوز اقدام موثری در این امر هم نشده است .

مرحوم تقی زاده بملل مملول بودن کاسه زانو و پاها که در چند سال اخیر او را صندلی نشین بلکه زمین گیر کرده بود از کسار و فعالیت تحقیقی و مطالعه کتاب بازماند و همواره آشنایان و دوستانش را با همان صفا و گرمی سابق در خانه خود خود می پذیرفت و هیچگاه از ناامالیات جسمی و روحی که دچارش شده بود اظهار تألم نمی کرد . فقط یکبار که خواست از صندلی چرخ دار پائین بیاید و نتوانست از او شنیدم که بالعنی دردناک از خداوند خواستار مرگ شد و مرا که در کنار او بودم اندوهناک کرد .

تقی زاده مردی بود که در دوران زندگی پر حادثه و افتخار خود هرگز

از اصولی که بآن معتقد بود منحرف نشد فضیلت و تقوی و درستی و امانت در کارهای عمومی و خصوصی بحد و سواست و دقت در کار و ایران دوستی از خصائل برجسته او بود .

مقام علمی و ادبی او را دانشمندان و تذکره نویسان ستوده اند و منکری ندارد تا بدانها اشاره کنم .

او بتمام معنی بقول فرنگیها مردی با «کارا کتر» که ترجمه آن «صفت» یا «خصلت» است بود و مظهر همان خسوئی است که خود نوشته و ذیلا مندرج می شود . اعتقاد به آزادی و آزادگی حتی تا سالهای آخر عمر و یا اندوختن تجربه ها و گذشتن از آزمایشگاههای زندگی چنان در روح او رسوخ کرده بود که در آخرین نوشته وی در مقدمه کتاب خواندنی «آزادی و حیثیت انسانی» تألیف نویسنده شهیر محمدعلی جمالزاده بدین شرح منعکس شده است :

« بقعیده قاصر من آزادی بمعنای حقیقی آن بی وجود شهادت افراد و مردانگی و مردی و سرافرازی و شجاعت اخلاقی و استقامت و استواری و مقاومت در مقابل ارباب قدرت و جرأت و صراحت که این همه را می توان در يك کلمه خودمانی «صفت» و لفظ فرنگی «کارا کتر» خلاصه کرد و وجود پیدانمی کند و آن همان است که « شافور » دانشمند فرانسوی با استاد پاسپار تیها گفته که شخص بتواند « نه » بگوید و اهل تسلیم و زبونی و باز بقول خودمان بی صفت نباشد . »

« پس اگر کسی کاری برای اصلاح اساسی ملت و استقرار آزادی حقیقی بخواهد بکند باید از اینجا شروع کند و خصلت مردی و مردانگی و آزادی را بیرواند که هم منشاء اصلاح سیاسی و هم اصلاح اخلاق اجتماعی و رنه شغال نه صفات شیر را خواهد داشت و نه خصال سگ . پاسپان راه . »

آری پس از سالها مبارزات سیاسی و خدمات دولتی و اجتماعی و تحقیقات علمی و فلسفی او بدین نتیجه رسیده بود که راه اصلاح جامعه همانا پرورش آزاد مردان و تقویت روح آزادگی و مردانگی و طرد عادات مذموم بندگی و تسلیم در مقابل زورمندان است .

روانش شاد باد و خدایش بیامرزد که تقی زاده می تواند برای نسل حاضر و نسلهای آینده این سرزمین باستانی سر مشق برارنده ایمان بحقیقت، وظیفه شناسی باشد چه او صاحب مکتب ارزنده فضیلت و پاکدامنی و میهن پرستی و آزادگی و آزاد مردی بود .